

نقد و بررسی تجربه‌گرایی در علوم انسانی

داوود عباسی*

چکیده

دستیابی به اهداف علم یا شناخت علمی مدیون روش‌شناسی است؛ همچنان‌که کنت با بهره‌گیری از روش‌های تجربی / کمی، مطالعات انسانی و اجتماعی را انجام داد و به زعم طرفداران خود (تجربه‌گرایان)، آن را واجد شأن علمی کرد. این اندیشه ملهم از افکار بعد رنسانس و عصر روشنگری، و سال‌هاست که بر علوم انسانی حاکمیت دارد. تجربه‌گرایی، رفتار و روابط اجتماعی را وابسته به شرایط محیطی می‌داند و از تأثیر مطلق آن در شکل‌گیری شخصیت و سرنوشت انسان بحث می‌کند. انسان با این نگاه، دیگر اشرف مخلوقات و مرکز ثقل آفرینش نیست و حیات او، ترکیبی از عملیات معمولی طبیعت است؛ بدون آنکه ارزش‌های اخلاقی، اعمال جبری، محدودیت‌ها و یا به‌طور کلی فعالیت‌های بشری ارتباطی با نیروها و مقدمات فوق‌طبیعی پیدا کنند. این مقاله می‌کوشد تجربه‌گرایی را از دو دیدگاه، نقد و بررسی کند؛ دیدگاه کسانی که اولاً با اعتقاد به یک یا چند ویژگی از علوم انسانی، آن را از علوم طبیعی جدا کردند و ثانیاً برای تقابل با تجربه‌گرایی به تفسیرهای معناکاوانه روی آورند، و دیدگاهی که با استفاده از مطالعات روش‌شناختی ماکس وبر، به استفاده توأم از هر دو روش تأکید کردند و مرزی بین آنها قائل نشدند.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، تجربه‌گرایی (پوزیتیویستی)، ضد تجربه‌گرایی (تفسیرگرایی)، تبیین، تفهم، وحدت روش‌شناختی.

مقدمه

تاکنون مکاتب زیادی برای روش‌شناسی علوم انسانی مطرح شدند و هر یک نیز به تناسب موقعیتی که داشتند، بدان پرداختند. بنیان همه این روش‌ها را سه رخداد (پارادایم) روش‌شناختی تشکیل می‌دهد: تجربه‌گرایی (پوزیتیویستی)، ضدتجربه‌گرایی (تفسیری) و انتقادی.

پوزیتیویستم، جامعه و انسان را بخشی از طبیعت، و محققان را افرادی می‌داند که به دنبال یافتن نظم قانون‌وار و علی به منظور تصرف در اجتماع و معیشت انسان‌هاست. در این دیدگاه، علم به تدریج از طریق اثبات تجربه‌ها شکل می‌گیرد و هر آنچه را که نتوان به محک تجربه عینی اثبات کرد، بی‌معناست. مشرب‌های تبیینی و آماری، کارکردی، ساختاری، مادی و معیشتی، و حتی مکتب تفهیمی ماکس وبر^۱ را نوعی پوزیتیویست می‌دانند.^۲ شروع این پارادایم به تفکر فلسفی قرن نوزدهم و نظریه‌های آگوست کنت برمی‌گردد. کنت بر آن بود تا با بهره‌گیری از روش‌های تجربی/ کمی به مطالعات انسانی و اجتماعی اعتبار بخشد و به تعبیری آنها را واجد شأن علمی کند.^۳

در ضدتجربه‌گرایی برخلاف پارادایم قبلی، رویکرد حاکم بر تحقیق معناکاوانه است؛ یعنی محقق با بازسازی معنا و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی سروکار دارد.^۴ از این دیدگاه، علوم اجتماعی و انسانی به طور ماهوی از علوم طبیعی متمایز است و با تفسیر پدیده‌های معنادار سروکار دارد. پیروان این پارادایم که بین «تبیین» و «فهم» تفاوت ماهوی قائل‌اند، «تبیین» را عهده‌دار بررسی و شناخت علل پدیده‌های طبیعی و «فهم» را عامل کشف معنای اعمال و افعال در زمینه اجتماعی خاص دانستند. در این پارادایم، اعمال و افعال انسانی و اجتماعی، نیازمند تفسیر و فهم‌اند.

پارادایم انتقادی که در اینجا مجال کامل برای بحث مبانی فلسفی آن وجود ندارد، معتقد است قانع بودن به فهم از یک متن یا یک عمل انسانی یا یک پدیده اجتماعی، آدمی را از نقد و تصحیح بازمی‌دارد. اصحاب مکتب نقدی فرانکفورت و در رأس آنها هابرماس، از قائلان به این پارادایم بودند و سعی داشتند فهم و نقد را با هم جمع کنند؛ یعنی جامعه و انسان را به مثابه متنی مکتوب می‌دیدند و می‌خواستند معنا و ماهیتش را دریابند، تا اولاً از عقلانیت ابزاری علوم اجتماعی و انسان پوزیتیویستی گریخته باشند و ثانیاً متون، اعمال آدمیان و پدیده‌های اجتماعی را مورد نقادی قرار دهند.^۵

تجربه‌گرایی / پوزیتیویسم

پوزیتیویسم انعکاس آگوست کنت از افکار و اندیشه‌های عصر روشنگری است؛ اما منشأ بنیان‌های اولیه آن از آرای فلسفی فرانسیس بیکن و دیوید هیوم نشئت می‌گیرد. بیکن بنیان‌گذار فلسفه تجربی است و به پیشرفت آن کمک شایانی کرده است. وی به اصالت تجربه قائل بود و معلومات فطری را انکار می‌کرد و در برابر استدلال‌های منطقی، بر تجربه زنده و مطالعه دقیق طبیعت تأکید می‌کرد؛ چنان‌که برونسکی می‌گوید:

در نیمه اول قرن هفدهم، دکارت و بیکن در برابر هم بودند؛ دکارت با روش عقلانی و منطقی، اما بیکن به صورت تجربی؛ دکارت اغلب کارهایش را در رختخواب انجام می‌داد؛ در صورتی که بیکن حتی در سرمای شدید با وجود سن بالا (شصت و پنج سالگی) به تجربه می‌پرداخت.^۶

کنت «پوزیتیو» را به معنا بسیار قدیم و متداول آن، افکاری می‌داند که دارای قطعیت علمی و مابازای خارجی باشند؛ یعنی خیالی، فرضی و موهوم نباشند. بر همین اساس، پوزیتیویسم را به کسانی اطلاق می‌کند که اهل تحصیل‌اند و زندگی خود را به دست اوهام و خیالات و کمالات مطلوب غیرقابل وقوع و منفی‌بافی نسپرده، اوقات خود را بیشتر صرف افکاری کردند که نفع، فایده و ثمره واقعی در آنهاست. وی در یکی از نامه‌های خود که به خوبی کاشف از نحوه تفکر و حالت روحی اوست، می‌نویسد: «من دوستدار و خواهان شهرتم؛ لیکن نه به خاطر اینکه مردم ابله را درباره خود به پرگویی برانگیخته باشم، بلکه برای منافی است که از این رهگذر عاید من خواهد شد.^۷

در واقع، از منظر کنت، واقعیت‌گرایی بر هر چیز دیگری مقدم است. به همین دلیل، با اعتقاد به نیروهای موجود در طبیعت و قانون ذاتی حاکم بر آنها، نظریه‌های مربوط به اشیاء و رویدادهای طبیعی را تابعی از روش‌های علمی دخیل در کشف اصول و قوانین طبیعی می‌داند و با حمله به روش‌های علوم انسانی، از کشف تجربی روابط و رفتار انسان سخن می‌گوید. به نظر کنت، رفتار و روابط اجتماعی به شرایط محیطی وابسته است و برای تأثیر آن در شکل‌گیری شخصیت و سرنوشت انسان، تردیدی وجود ندارد. بنابراین، انسان دیگر اشرف مخلوقات و مرکز ثقل آفرینش نیست و حیات کاملاً طبیعی و معمولی دارد. به عبارت دیگر، همه جنبه‌های حیات انسان (طبیعی فکری، اخلاقی و روحی) از عملیات معمولی طبیعت صادر شده، نمی‌توان ارتباطی بین آنها و نیروهای فوق‌طبیعی تصور کرد.^۸

اساس ترین و عمومی ترین گزاره این مکتب را در این جمله که «جهان طبیعی همه واقعیت و کل واقعیت است» می‌داند و معتقد است: مفاهیم «طبیعت» و «جهان طبیعی» در این گزاره مبهم‌اند؛ لیکن طبیعت‌گرایان با محدود کردن آن به کل واقعیت، می‌خواهند بگویند فقط یک سطح یا یک سیستم واقعیت وجود دارد که این سیستم دربرگیرنده تمامیت و کل اشیاء و رویدادها در زمان و مکان است. رفتار این سیستم فقط با ویژگی‌های خود این سیستم تعیین می‌شود و این ویژگی‌ها قابل تحویل به یک‌سری از قوانین طبیعی و علمی می‌باشند. بنابراین، طبیعت در یک کل، خودکفا و خود پایاست و برای استمرار خود، نیازی به نیروهای ماورایی و یا موجودات فوق طبیعی ندارد. اصول و قوانین طبیعت به نیروهای ماورایی و فوق طبیعی وابسته نیست و نظم موجود در رویدادهای طبیعی، درونی و بالذات است و هیچ مقصد غایی و تقدیر ماورایی را برای رویدادهای جهان و طبیعت نمی‌توان قائل شد. طبیعت خودکفا و خود پایاست و خود به خود به وجود آمده است و خودش نیز خود را استمرار، گسترش و توسعه می‌بخشد. پس خود هدایت‌کننده نیز هست و نیازی به یک علت یا حکمران آسمانی و فوق طبیعی ندارد.

علمی در این مکتب به لحاظ معرفت‌شناسی معتبر است که مورد اتفاق جامعه دانشمندان و مبتنی بر گزاره‌های منسجم با قابلیت تأیید یا ابطال از طریق آزمون‌های تجربی باشد. دانشمند واقعی نیز کسی است که در این فرآیند خالی از تعصبات، اعتقادات و ارزش‌های شخصی است. نگرش‌ها کاملاً مکانیکی و با الهام از طبیعت شکل گرفتند. جدول ذیل مشخصات کامل پوزیتیویسم را در پاسخ به پرسش‌های اساسی نیومن^۹ (۱۹۹۱) نشان می‌دهد.

کشف قوانین طبیعی، به گونه‌ای که افراد بتواند رخدادها را پیش‌بینی و کنترل کند.	چرایی انجام تحقیق
الگوها و نظم ثابت از پیش موجود که می‌تواند کشف شود.	ماهیت واقعیت اجتماعی
افرادی که عقلایی و به دنبال منفعت شخصی خود هستند. کسانی که بر اساس نیروهای خارجی و تحت آن عمل می‌کنند.	ماهیت واقعیت انسانی
نقش علمی متمایز از علم است و در مقایسه با علم اعتبار کمتری دارد.	نقش دانش علمی
سیستمی منطقی و استقرایی از تعاریف بدیهات اولیه و قوانین مرتبط به هم.	نگاه به نظریه
تبیینی که با قوانین مرتبط بوده، مبتنی بر واقعیت باشد.	کدام تبیین واقعی است
مبتنی بر مشاهدات دقیق که دیگران می‌توانند تکرار کنند.	شواهد و مدارک خوب
علم عبارت است از ارزش، و ارزش‌ها جایگاهی ندارند؛ مگر در زمان انتخاب موضوع.	جایگاه ارزش‌ها

ماخذ: ابرهیم‌پور و همکاران^{۱۱}

با ظهور قرن بیستم، پوزیتیویسم کلاسیک جای خود را به پوزیتیویسم منطقی داد و بر اساس آرای فلسفی برتراند راسل، ویتگنشتاین، موریس شلیک، رادولف کارنپ، اوتو

نورات و ویکتور کرافت پیش می‌رود. این افراد و پیروان آنها، آشکارا دین خود را به بسیاری از متفکران قبلی، به ویژه هیوم اقرار کردند و از چهره‌های معروف دوره روشنگری مثل کنت، بنتام، جیمز استوارت و اسپنسر متأثر بودند.^{۱۱} اینان خود را دنباله‌گیران یک سنت اصالت تجربه قرن نوزدهمی «وینی» که پیوند نزدیکی با اصالت تجربه بریتانیایی داشته است و اوج آن را در تعالیم ضدمتافیزیکی علم‌گرایانه /رنست ماخ پیموده، می‌شمردند و امیدوار بودند؛ «روایتی از علم به دست دهند که بر خلاف روایت نامنصفانه ماخ، حق اهمیت کانونی ریاضیات و منطق و فیزیک نظری را ادا کند و در عین حال، از آموزه‌های کلی ماخ که می‌گفت علم اساساً توصیف تجربه است، عدول نکنند.^{۱۲}

نقد اول: تقابل با تجربه‌گرایی

پس از طرح اصول موضوعه و مفروضات مربوط به پوزیتیویست‌ها، گروه‌های مختلفی به نقد از کارکرد آنها و به‌ویژه روش‌شناختی پوزیتیویستم در علوم اجتماعی پرداختند. در این بین، تفسیرگرایان از همه مُتَقَدِّرتر بودند؛ آنها با اعتقاد به یک یا چند ویژگی از علوم انسانی، علوم اجتماعی را از علوم طبیعی جدا کردند و برای تقابل سنگین با روش‌شناسی آن (تجربه‌گرایی)، به دفاع از تفسیرهای معناکاوانه روی آوردند.^{۱۳}

در مقام تبیین این دیدگاه، ابتدا روش‌شناسی علوم طبیعی را، آموزه‌ای مهم میان دو معنا قرار داده است. در معنای اول، استنباط این است که می‌توان با این روش به تحقیق در پدیده‌های اجتماعی پرداخت و در معنای دوم، از الزام بحث می‌کند. بدین شکل که محقق باید با روش‌شناسی علوم طبیعی، به تحقیق در پدیده‌های اجتماعی بپردازد. او معنای اول را طبیعت‌گرایی خفیف و معنای دوم را طبیعت‌گرایی شدید خوانده، معتقد است با معنای اول می‌توان علم‌الاجتماع طبیعی‌گرایانه داشت؛ اما با معنای دوم نه؛ زیرا علمی بودن تحقیقات اجتماعی، فقط منوط به طبیعت‌گرایانه بودن آن است. با همین معناست که ضدتجربه‌گرایی شکل می‌گیرد و روش‌شناسی جدیدی که مبتنی بر تفسیرهای معناکاوانه است، به وجود می‌آید. به این ترتیب، معرفت در علوم اجتماعی از ماهیت بیرونی به ماهیت درونی تغییر شکل داده، انسان‌ها تنها در بی‌همتایی و فردیتشان قابل فهم می‌شوند.^{۱۴}

تفسیرگرایان برای روش‌شناسی علوم طبیعی که عهده‌دار تبیین رویدادهای قابل مشاهده و مرتبط ساختن آنها با قوانین طبیعی بود، هیچ جایگاهی قائل نشدند. آنها معتقدند علوم

اجتماعی برخلاف علوم طبیعی، اوصاف مشترک دارد و این اوصاف به آن هویت مستقل می‌دهد (موضوع مشخص و مستقلی به نام افعال معنادار انسان). پژوهشگر علوم اجتماعی نیز کسی است که این معانی را بفهمد و آنها را تجربه کند. دیتای ابزار اصلی چنین کاری را در نوعی از روان‌شناسی نوین معرفی کرده است؛ زیرا روان‌شناسی تحلیلی و ریزبین قدیمی برای اینجا مفید نیست. روان‌شناسی موردنیاز برای این کار، روان‌شناسی ترکیبی و توضیحی است که بتواند تجربه‌های انسانی را با فهم تمام ادراک کند. وی با اعتقاد به اینکه روش مشخص این علوم، فهم و علوم طبیعی تبیین است، می‌گوید:

دانشمند علوم طبیعی حوادث را با به کارگیری قوانین عام کلی شرح می‌دهد؛ در حالی که یک مورخ نه کشف می‌کند و نه چنین قوانینی را به کار می‌برد؛ بلکه بیشتر در پی فهم کنش کارگزاران و عواملان به وسیله کشف مقاصد، اهداف، نیت و ویژگی‌های شخصیتی آنان می‌باشد. کنش انسان بر خلاف حوادث طبیعی، درونی دارد که ما به دلیل اینکه انسانیم می‌توانیم آن را بفهمیم و چنین کشفی به سبب ماهیت انسانی عام و مشترک، امکان‌پذیر است.

از نظر دیتای، فرآیند تشخیص محتوای درونی هرچیز از علایم ظاهری و دریافت شده به وسیله حواس، فهمیدن نامیده می‌شود. دستیابی به این منطق قدری مشکل است؛ زیرا دیتای به فرآیند تشخیص محتوای درونی از طریق علائم ظاهری و دریافت شده به وسیله حواس قائل بوده و نادانسته نوعی از فرمول‌بندی را ارائه کرده که با کمی کندوکاو در تاریخ علوم طبیعی، وحدت ذاتی روش‌های علوم طبیعی و اجتماعی را دنبال می‌کند. به همین، از آنجائی که دفاع از جدایی منطقی فرآیندهای فهمیدن و تفسیری که در علوم طبیعی و اجتماعی عمل می‌کنند، آسان نیست، دیتای و پیروانش مجبور به اعلام جدایی هستی‌شناسانه یا هستی‌شناختی شیوه‌های فهمیدن در علوم مختلف شدند که مبنای آن به کارهای فرانتس برنتانو برمی‌گشت. کسی که قلمرو بی‌نظیر تجربی درونی یا قلمرو تجربه درونی روائی را ترسیم کرد.^{۱۵}

ویندل‌باند و ریکرت نیز به‌رغم اینکه در تمایز میان روش‌های متناسب برای علوم طبیعی و علوم انسانی با دیتای هم داستان بودند؛ اما در تأکید تحلیلی و آیین‌های ویژه‌شان با او اختلاف داشتند. آنان دو دسته علم ذهنی و علم طبیعی را که مورد نظر دیتای بود، نپذیرفته، استدلال می‌کردند که تمایزهای میان آنها را باید برحسب روش تحقیق در نظر گرفت، نه بر حسب موضوع تحقیق؛ زیرا برخی از جنبه‌های رفتار انسانی را می‌توان با روش‌هایی از علوم طبیعی که در روان‌شناسی سنتی به کار برده می‌شوند، بررسی کرد. از این روی، بررسی سراسر قلمرو فعالیت‌های بشری را نمی‌توان به علم ذهنی واگذار کرد.^{۱۶}

در واقع، علوم از راه‌های متفاوت به مطالعه واقعیت می‌پردازد و تقسیم آن به بخش‌های مستقل معنا ندارد. دانشمند می‌کوشند یا روابط عمومی پدیده‌ها را بشناسد یا پدیده‌ای را در فردیتش. بنابراین، کشف واقعیات، دو روش اصلی خواهد داشت: تعمیمی و تفسیری.^{۱۷} روش اول پوزیتیویستی است و نسبت به پارادایم‌های دیگر، سلطه بیشتری دارد؛^{۱۸} اما با روش دوم، محقق به انسان و جامعه و پدیده‌های فردی و اجتماعی، همچون متنی مکتوب می‌نگرد که باید معنای عناصر، حوادث و اعمال اجتماعی مختلف، به کمک بازسازی خلاق از درون بیرون آید. همان‌طور که گفتیم، این رویکرد معناکاوانه است و با هدف بازسازی معنا و محتوای اعمال ایجاد شده است.^{۱۹} جدول ذیل مشخصات کامل تفسیرگرایان را در پاسخ به پرسش‌های اساسی نیومن نشان می‌دهد:

چرایی انجام تحقیق	برای فهم توصیف کنش اجتماعی معنادار
ماهیت واقعیت اجتماعی	تعاریف انعطافی از شرایط که به وسیله تعامل انسان‌ها تغییر ایجاد می‌شود.
ماهیت واقعیت انسانی	انسان موجودی اجتماعی و معناسازی است.
نقش دانش علمی	نظریه‌های در حال تکاملی که به وسیله افراد معمولی ایجاد می‌شود.
نگاه به تئوری	توضیح اینکه چگونه سیستم‌های معنای گروهی ایجاد می‌شود و دوام می‌یابد.
کدام تبیین واقعی است	تبیینی که دلایل و احساس‌های درست را برای افراد تحت مطالعه ارائه می‌کند.
شواهد و مدارک خوب	در متن تعاملات اجتماعی جاری نهفته است.
جایگاه ارزش‌ها	ارزش‌ها بخشی از زندگی اجتماعی هستند، ارزش‌های هیچ گروهی اشتباه نیست؛ بلکه صرفاً متفاوت‌اند.

ماخذ: ابرهیم‌پور و همکاران^{۲۰}

نقد دوم: وحدت با تجربه‌گرایی (نظر ماکس وبر، تفهیم و وحدت روش‌شناختی)

در میان آثار ماکس وبر، مطالعات روش‌شناختی او از همه ممتاز است. البته این مطالعات از دیگر آثار وبر جدا نیستند. برای نمونه، آرای روش‌شناختی وبر، هنگامی که او روی کتاب *اخلاق پروتستانی* کار می‌کرد ساخته و پرداخته شدند. این آثار خصالتی کاملاً مجادله‌آمیز دارند و باید آنها را در مقایسه با نوشته‌ها و پیش‌زمینه مکاتب مختلف اندیشه اقتصادی و اجتماعی در آلمان قرن نوزدهم ملاحظه کرد. او در مقالات طولانی خود به این نتیجه می‌رسد که رفتار انسانی به‌اندازه وقایع موجود در جهان طبیعی قابل پیش‌بینی است.^{۲۱} او در اثر ماندگار روش‌ر^{۲۲} و کنیس^{۲۳} (۱۹۷۵) که از سه بخش کامل تشکیل شده است، به شکل‌گیری علم و جایگاه قوانین در یک توضیح علی می‌پردازد و توجه خود را از ضدتجربه‌گرایی، به بررسی عقاید چندبعدی معاصر درباره فهمیدن و تفسیر تغییر می‌دهد.

وبر در قسمتی از این مقاله به فرضیه‌های روش‌شناختی اقتصاد قرن نوزدهم، به علت کمی بودن به شدت اعتراض می‌کند و در بخش دیگری به روش‌نگری درباره فرضیه‌های روش‌شناختی که راهنمای اقتصاد تاریخی بودند، با عنوان «کنیس و مسئله غیرعقلانیت» ادامه می‌دهد. با اینکه طیف مسائل و نویسندگانی که وبر در این مقالات بدان‌ها اشاره می‌کند، برای خواننده گیج‌کننده و حیرت‌انگیز است، نمی‌توان از تحسین طرحی که او برای بررسی نظریه‌ها فراهم کرده است، خودداری کرد.^{۲۴} اجزای تشکیل‌دهنده این نظریه‌ها به نوعی مبانی فکری وبر به‌شمار می‌آیند که بر اساس آنها توانسته است به تبیین جنبه‌های روش‌شناختی خود بپردازد. وبر فیلسوف نبود؛ اما با بیشتر دستگاه‌های فلسفی آشنایی داشت؛ او خدا شناس نبود؛ ولی در خداشناسی مطالعات گسترده‌ای را انجام داده بود؛ با اینکه تاریخ‌نگار اقتصادی بود، هر نوشته‌ای را در زمینه نظریه‌های اقتصادی می‌خواند. وبر متخصص تاریخ و فلسفه حقوق بود و در جامعه‌شناسی به همه مباحث مهم آن آشنایی داشت.^{۲۵} وی در این مقالات نتیجه می‌گیرد که هیچ شیوه‌ای نامعقول‌تر از این نیست که از دو روش تعمیمی و تفسیری، یکی را به یک دسته از علوم و دیگری را به دسته دیگر اختصاص دهیم؛ اقتضای ضرورت‌ها و راهنمایی تحقیق است که محقق را قادر به استفاده از روش‌های مذکور می‌سازد.

این رهیافت مهم‌ترین ویژگی برای طرح وحدت روش‌شناختی است که وبر در گفتمان با افکار فلسفی اندیشمندان معروفی چون کانت، دیلتای، ویندلبانند، ریکرت، یاسپرس، روشر، کنیس و برنتانو، نیچه و مارکس بدان رسیده است.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) از فیلسوفان بزرگ و تأثیرگذار آلمان در جامعه اروپا بود. کانت در ابتدا به ریاضیات و کیهان‌شناسی گرایش داشت و سپس با علاقه به فلسفه و تألیف سه اثر ماندگار نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم یا داوری، فلسفه نقادی را شکل می‌دهد. این آثار مسیر فلسفه در اروپا را متحول کردند و به شکل‌های گوناگون بر فعالیت‌های فلسفی آلمان تأثیر گذاشتند. کوزر معتقد است طرح تمایز میان زندگی جسمانی و روحانی کانت باعث شد تا انسان در مقام یک کنشگر فعال، آزاد و غایت‌مند در قلمرو روش‌های تحلیلی و تعمیمی که برای تحقیقات علوم طبیعی مناسب بودند، ننگند؛ زیرا ذهن و آفرینش‌های انسانی فارغ از قوانین طبیعی است و خود نیازمند روش‌های تحلیلی منحصر به فرد می‌باشد، نه تعمیم.^{۲۶} این روش‌ها عموماً با ادراک

سرچشمه‌های کنش کنشگران فردی ارتباط دارند. اعتقاد کانت به اینکه شناخت انسان به منزله موجود با اراده و برخوردار از آزادی از شناخت اشیای خارجی متفاوت است و یا اینکه عقل نظری از تدوین گزاره‌های اخلاقی عاجز بوده و باید آن را در عقل عملی جست‌وجو کرد، تأثیر زیادی بر افکار روش‌شناختی وبر داشت و به نوعی او را با خود همراه کرده است.

ویلهلم روشر، کارل کنیس، گوستا، اشمولر و برنتانو تاریخ‌نگاران اقتصادی و اقتصاددانان تاریخ‌گرایی بودند که بر علایق روش‌شناختی وبر تأثیر عمیقی گذاشتند. کوزر از روشر و کنیس به مثابه نام‌آورانی از تاریخ آلمان یاد می‌کند که شوق جدیدی را نسبت به تاریخ و مطالعه بنیادهای اقتصادی به وجود آوردند. روشر مروج عدالت‌اجتماعی و طراح اهداف اقتصادی، کنیس استاد وبر و دیگران نیز از طریق مجله‌ای بنام «Vereinfuer Sozialpolitik» با وبر ارتباط داشتند.

مارکس و نیچه نیز در افکار و علایق روش‌شناختی وبر نفوذ روشنی داشتند. اخلاق شخصی وبر تا حدودی متأثر از نیچه و بسیاری از کارهای وی، محصول تبادل فکری او با مارکس است. برای نمونه، قشر‌بندی اجتماعی و رفتار اقتصادی وبر از اقتصاد و جامعه‌شناسی مارکس نشئت می‌گیرد. وبر، پژوهش غیراحساساتی و مبتنی بر واقعیت‌های مادی مارکس و بیزاری او از پیچیده‌گویی‌های سنت فلسفی آلمان را می‌ستاید. او مارکس را یک خویشاوند روحی می‌داند که از اندیشیدن بر حسب مفاهیمی چون فرهنگ و ذهن سرباز زده، توجهش را به کنش‌های عینی کنشگران متمرکز ساخته است. وبر حتی زمانی که به تعبیر خودش از تفسیر اقتصادی ساده‌انگارانه مارکس از تاریخ انتقاد می‌کرد، همچنان به بزرگی فکر وی احترام می‌گذاشت.^{۲۷}

در پیشگفتار کتاب ماکس وبر و کارل مارکس که به قلم لویت نوشته شده، معتقد است به‌رغم تفاوت‌های بسیار مهم میان مارکس و وبر که در این کتاب آمده، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی آنان از طریق انسان‌شناسی فلسفی، یکپارچه است و آنها علاقه مشترکی به مسئله انسان در سرمایه‌داری بورژوازی داشتند؛ نگرش‌هایی که مارکس را به مدد ایده بیگانگی و وبر را به مدد ایده عقلانی‌شدن به هم پیوند داده است. وبر مخالف روش‌شناسی تاریخ‌گران بود، لیکن بیشترین رهیافت‌های خود در تاریخ اقتصادی و جامعه‌شناسی را نیز از آنها گرفته است. وی معتقد بود همچنان که به معقولات نظری تعمیمی در علوم طبیعی

نیاز است، در علوم اجتماعی نیز ضرورت دارند و اگر غیر از این باشد، موضع ضدنظری تاریخ‌گرایان، آنها را به افتادن در باتلاق گردآوری بیهوده واقعیت‌های گوناگون تاریخی سوق می‌دهد.

و بر به هر دو روش اعتقاد داشت و آنها را قابل دفاع می‌دانست. برای او ادعای اثبات‌گرایان که در آن اهداف شناختی علوم طبیعی و علوم اجتماعی را یکی می‌دانند و ادعای آیین تاریخ‌گرایانه آلمانی که در برابر ادعای یادشده معتقد به عدم تعمیم‌های موجه در قلمرو فرهنگ و ذهن می‌باشند، قابل قبول نبود. وی در مقابله با آیین تاریخ‌گرایانه آلمانی می‌گوید:

روش علم با هر موضوعی که داشته باشد (چه اشیا و چه انسان) همیشه با تجربه و تعمیم پیش می‌رود و در برابر اثبات‌گرایان هم معتقد است که برخلاف اشیا، انسان را به تنهایی نمی‌توان در تجلیات خارجی او یعنی رفتار و انگیزه‌هایش درک کرد. علاوه بر تبیین که به بررسی علت‌های عام حادثه‌ای از حوادث می‌پردازد، تفهم که از راه تفسیر به دست می‌آید، شرط اصلی تحقیق و معیار معقولیت است.

و بر مفهوم تفهم را وامدار دوستان خود کارل یاسپرس و دیلتای می‌باشد؛ که بین تبیین و تفهم تمایز قائل شدند. یاسپرس معتقد بود که می‌توانیم سقوط یک تخته سنگ را برحسب قوانین فیزیکی تبیین کنیم؛ اما رابطه بین تجربه کودکی و یک بیماری عصبی را تنها می‌توان با فهم شهودی پیدا کرد. و بر از این مفاهیم این دلالت را حذف کرد که دانش شهودی و علی سازش ناپذیرند، و در مقابل به این نکته تأکید می‌کند که فهم را باید به منزله نخستین گام در یک فراگرد اسناد علمی در نظر گرفت. رفتارهای اجتماعی حوزه عظیمی را عرضه می‌کنند که جامعه‌شناس می‌تواند از آنها تفهمی همانند تفهم روان‌شناس در زمینه کار خویش داشته باشد؛ اما این تفهم با تفهم روان‌شناختی یکی نیست.^{۲۸}

برخلاف دیلتای و یاسپرس که مفهوم تفهم را در ستایش از شهود و علیه تبیین عقلی - علی به کار بردند، ماکس وبر این مفهوم را به مثابه یک گام مقدماتی در جهت استقرار روابط علی در نظر گرفته است.^{۲۹} «تفهم» کشف معنای حادثه یا فعلی در زمینه اجتماعی خاص است.^{۳۰} این روش با روش‌های تبیین مکمل شده و هر دو برای فهم گوناگونی پایان‌ناپذیر تحول و واقعیت اجتماعی تا جایی که ممکن است، به کار می‌آیند.

آنچه مسلم است و به نظر درست می‌آید، مفهوم «تفهم» برای برتری آن نسبت به «تبیین»، طرح نشده است و یا اینکه بخواهند با آن گرایش‌های دیگر جامعه‌شناسی را

تخطئه کنند؛ بلکه وبر قصد داشته است با طرح آن، منحصرأ ناکافی بودن گرایش‌های روش‌شناسی موجود را برطرف سازد و نارسا بودن آنها را نشان دهد. به نظر وی، موضوعات طبیعی، فقط با قوانین مشاهده‌پذیر و به واسطه قضایایی که از لحاظ صورت و طبیعت، قضایای ریاضی‌اند، درک می‌شوند. محقق برای اینکه احساسی از فهم نموده‌ها داشته باشد، باید آنها را با قضایایی بیان کند که به تجربه ثابت شده‌اند. پس تفهم در این مقوله حضور دارد و از طریق مفاهیم یا نیت‌هایی صورت می‌گیرد که از نوع باواسطه است؛ لیکن در مورد رفتار بشری «تفهم» به یک معنا، بی‌واسطه است. استاد رفتار شاگردانش را می‌فهمد یا مسافر تاکسی علت توقف راننده در برابر چراغ قرمز را می‌فهمد. او برای فهم این مطالب نیاز به مشاهده و دریافت اینکه چند نفر از رانندگان در برابر چراغ قرمز می‌ایستند، ندارد؛ زیرا رفتار فی‌نفسه معقول است و این خود ناشی از استعداد آگاهی انسانهاست.^{۳۱} به‌هرحال، این نکته نباید فراموش شود که وبر تفهم را به‌منزله مقدمه‌ای برای تبیین پذیرفته، و معتقد است تفهم نیز باید توسط تبیین کنترل شود. همچنین تبیین را فقط محدود به استقرای مشاهدات نمی‌داند، بلکه هر نوع رابطه نظری بین دو پدیده را که قابل بررسی باشند، به مثابه تبیین می‌پذیرد و معتقد است هر تبیین تفسیری اگر بخواهد به شأن یک قضیه علمی دسترسی یابد، باید به یک تبیین علی تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های ماکس وبر بیانگر آن است که او برای تحلیل مسائل اساسی و مورد علاقه‌اش، از وحدت روش‌شناختی استفاده کرده است. وقتی در نبرد بین روش‌ها بین علوم طبیعی و غیر آن فرق قائل می‌شوند و اعتقاد بر این است که پدیده‌های مورد مطالعه در فیزیک و شیمی و نظایر آن واجد شناخت علمی و علوم اجتماعی از این امکان به‌دور می‌باشد، وبر مصمم به فکر یافتن اصول و مبادی مشترک بین آنهاست: «آنچه که علوم طبیعی را از علوم اجتماعی جدا می‌سازد، تفاوت ذاتی در روش‌های تحقیق نیست؛ بلکه این عمل به علایق و هدف‌های متفاوت دانشمند پژوهشگر برمی‌گردد».

فراوانی داده‌ها در هر دو روش، به‌گونه‌ای است که یک تبیین تام برای آنها جواب نمی‌دهد. حتی در علم فیزیک نیز نمی‌توان رویدادهای آینده را با تمامی جزئیات عینی آنها پیش‌بینی کرد. برای نمونه، این مثال رایج که هیچ‌کس نمی‌تواند روی پخش شدن قطعات

یک نارنجک پیش از انفجار حساب قطعی کند، کاملاً صادق است؛ هم علم طبیعی و هم علم اجتماعی باید از جنبه‌های گوناگون واقعیت تجرید کنند. دانشمند طبیعی به آن جنبه‌هایی از رویدادهای طبیعی علاقه‌مند است که بتوان آنها را برحسب قوانین تجریدی فرمول‌بندی کرد. دانشمند اجتماعی نیز برای یافتن چنین تعمیم‌هایی انتزاعی قانونمند در رفتار انسانی تلاش می‌کند؛ اما به کیفیت‌های ویژه کنشگران و معنایی که آنها به کنش‌هایشان می‌بندند، توجه دارد. درک معنای ذهنی یک فعالیت از طریق سهیم‌شدن و رخنه‌کردن در کنه تجربه مورد تحلیل آسان می‌شود؛ اما هر تبیین تفسیری زمانی که بخواهد به شأن یک قضیه علمی دسترسی و ارتقا یابد، باید به یک تبیین علی تبدیل شود. فهم تفسیری و تبیین علی در علوم اجتماعی اصولی همبسته‌اند و نه مخالف؛ شهود بدون معنا تنها در صورتی می‌تواند به یک دانش معتبر تبدیل شود که با ساختارهای نظری معطوف به تبیین علی عجین شود.^{۳۲} تبیین به وسیله قوانین عمومی و تفهم، هر دو برحق‌اند و هیچ یک بر دیگری ندارد. افزون بر این، هر دو همبسته و مکمل‌اند و برای فهم گوناگونی پایان‌ناپذیر تحول و واقعیت اجتماعی تا جایی که ممکن است، ضروری‌اند.^{۳۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. درست است که وبر تأکید داشت به اینکه جامعه‌شناسی تفسیری می‌بایست به یک توضیح علی از عمل اجتماعی دست یابد و در سال ۱۹۱۳ نیز با اشاره به بعضی از مقولات جامعه‌شناسی تفسیری اعلام می‌کند که جامعه‌شناسی باید فرضیه فهمیدن را که هیچ رابطه‌ای با توضیح علی ندارد، رد کند. (زمینه‌های روش‌شناختی تئوری سازمان، ص ۱۱۵).
 ۲. سیدحمیدرضا حسنی، «مناسبات بین فهم و تبیین در علوم انسانی و علوم طبیعی»، حوزه و دانشگاه - روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۴۷، ص ۹۵.
 ۳. سیدمحمدتقی، موحدابطحی، «گزارشی از کارگاه آموزشی پارادایم‌های علوم انسانی»، حوزه و دانشگاه - روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۴۸، ص ۱۴۱.
 ۴. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۱۱۳.
 ۵. همان.
 ۶. محسن جهانگیری، احوال، آثار و آراء فرانسیس بیکن، ص ۱۶۰.
 ۷. پل فولکیه، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، ص ۱۵۱.
 ۸. حسن میرزایی، مبانی فلسفی تئوری سازمان، ص ۶۴.
9. Neuman
۱۰. حبیب ابراهیم پور و همکاران، «مبانی فلسفی مطالعات سازمانی در چهار پارادایم»، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۵۳، ص ۲۹.
 ۱۱. همان، ص ۱۲۷.
 ۱۲. بهاء‌الدین خرمشاهی، پوزیتیویسم منطقی، ص ۴.
 ۱۳. دانیل لیتل، همان، ص ۳۷۴.
 ۱۴. لیونیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۳۳۴.
 ۱۵. میرزایی حسن، زمینه‌های روش‌شناختی تئوری سازمان، ص ۱۷۳-۱۷۴.
 ۱۶. لیونیس کوزر، همان، ص ۳۳۴.
 ۱۷. ژولین فروند، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، ص ۸۶.
18. C.f. Gioia, "Multiparadigm perspective on theory building" *The academy of management review*, V.15, N.14.
۱۹. دانیل لیتل، همان، ص ۱۱۳.
 ۲۰. حبیب ابراهیم پور و همکاران، مبانی فلسفی مطالعات سازمانی در چهار پارادایم، حوزه و دانشگاه - روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۵۳، ص ۲۹.
 ۲۱. آنتونی گیدنز، سیاست و جامعه‌شناسی در اندیشه ماکس وبر، ترجمه مجید محمدی، ص ۵۶.
22. Roscher
23. Knies
۲۴. حسن میرزایی، زمینه‌های روش‌شناختی تئوری سازمان، ص ۱۵۱-۱۵۲.
 - لیونیس کوزر، همان، ص ۳۳۲.
 ۲۶. همان، ص ۳۳۳.
 ۲۷. همان، ص ۳۴۰.
 ۲۸. ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، ص ۵۴۵.
 ۲۹. لیونیس کوزر، همان، ص ۳۰۴.
 ۳۰. دانیل لیتل، همان، ص ۱۱۳.
 ۳۱. ریمون آرون، همان، ص ۵۴۵.
 ۳۲. لیونیس کوزر، همان، ص ۳۰۴.
 ۳۳. ژولین فروند، همان، ص ۸۶.

منابع

- آرون، ریمون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران علمی، چ دوم، ۱۳۷۰.
- ابراهیم پور، حبیب و همکاران، *مبانی فلسفی مطالعات سازمانی در چهار پارادایم*، بی جا، حوزه و دانشگاه - روش شناسی علوم انسانی، ش ۵۳، زمستان ۱۳۸۶.
- فولکیه، پل، *فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه*، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- حسنی سیدحمیدرضا، «مناسبات بین فهم و تبیین در علوم انسانی و علوم طبیعی»، *حوزه و دانشگاه - روش شناسی علوم انسانی*، ش ۴۷، تابستان ۱۳۸۵.
- جهانگیری، محسن، *احوال، آثار و آراء فرانسیس بیکن*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- خرمشاهی بهاء الدین، *پوزیتیویسم منطقی*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- فروند ژولین، *جامعه شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، بی جا، توتیا، ۱۳۸۳.
- کوزر لیونیس، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ یازدهم، تهران، علمی، ۱۳۸۳.
- گیدنز، آنتونی، *سیاست و جامعه شناسی در اندیشه ماکس وبر*، ترجمه مجید محمدی، تهران، قطره، ۱۳۷۵.
- لیتل دانیل، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، چ چهارم، تهران، صراط، ۱۳۸۶.
- میرزایی، حسن، *زمینه های روش شناختی تئوری سازمان*، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- میرزائی، حسن، *مبانی فلسفی تئوری سازمان*، چ دوم، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- موحدابطحی سیدمحمدتقی، «گزارشی از کارگاه آموزشی پارادایم های علوم انسانی»، *حوزه و دانشگاه - روش شناسی علوم انسانی*، سال دوازدهم، ش ۴۸، پائیز ۱۳۸۵، ص ۱۰۵۴-۱۳۵.
- Gioia, D.A "Multiparadigm perspective on theory building" *The academy of management review*, V.15, N.14, 1990, p. 584-602.